

<https://pecritique.com/>

نقد اقتصاد سیاسی  
بهمن‌ماه ۱۴۰۲

# دولتِ صحنه‌گردان

محمدرفیع محمودیان



در آغاز دوران مدرن، در بررسی سیاست و کارکرد دولت، احساسات جایگاه والایی داشت. بررسی‌ها کاربردی بودند، قرار بود راه و راهکردِ اعمال حاکمیت را نشان دهند و در آن راستا به احساسات توجه‌ای ویژه می‌شد. کنشگران موجوداتی، نیروهایی احساسی به‌شمار می‌آمدند و دولت که خود متشکل از مجموعه نیروهایی احساسی بود باید با توجه به احساسات شهروندان حاکمیت را احراز و اعمال کند. سپس بررسی از کاربرد جدا گردید، بررسی تحلیلی و ساختاری اهمیت پیدا کرد و احساس به حاشیه رانده شد. پنداشته می‌شد که عقلانیت بر جهان سیطره دارد. کنشگران و نهادهای برساخته‌ی آنها در پی رفتار و برخوردهایی عقلایی هستند و احساس چیزی است که آنها از آن دوری می‌جویند. امروز می‌دانیم که این‌چنین نیست و احساسات جایگاه مهمی در (سامان‌دهی) رفتار انسان‌ها دارد. پژوهشگرانی همچون شف، سنت و اسلوتردیک بر اهمیت احساسات گوناگونی از شرم تا خشم، از امید تا استیصال تأکید ورزیده‌اند.

قصد من در این نوشته نه بررسی احساسات که بررسی نمایی است که دولت در راستای اعمال حاکمیت مدام به صحنه می‌برد. ولی نمایش بر حس انسان‌ها اثر می‌نهد و احساسات معینی را نزد آنها برمی‌انگیزد. به این خاطر باید از احساسات آغاز کرد. با این حال دولت مدرن نگاهش نه متوجه احساسات که تأثیری است که نزد شهروند به‌جای می‌گذارد. دولت وظیفه‌ی معینی را به‌عهده دارد. وظیفه‌ای که جامعه در انتظاراتی که از آن دارد، بدان واگذار کرده است. در نمایشی که به صحنه می‌برد، دولت خود را کوشنده‌ی دستیابی و نیروی موفق دستیابی به انتظارات جلوه می‌دهد. هدف نوشته آن است که اقدامات دولت را در این زمینه شناسایی و بررسی کند. کار از مرور آرای ماکیاولی و هابز درباره‌ی احساس سرفرازی و غایت دولت آغاز می‌شود و با بررسی نظریه‌ی وبر در مورد دغدغه‌ی اصلی دولت اقتدار و مشروعیت ادامه می‌یابد.

## احساسات و نمایش

نزد ماکیاولی و هابز، دو اندیشمندی که آن‌ها را بنیانگذار علم سیاست (مدرن) خوانده‌اند، احساسات و در آن میان سرفرازی یا جلال و افتخار عامل مهمی در انگیزش به رفتار است. در دیدگاه آن‌دو، سیاستمداران، دولتمداران و حتی مردم کوچک و خیابان

نگاه به سرفرازی دارند. انسان‌ها می‌خواهند سرفراز باشند. پژوهشگر کارکشته‌ی انگلیسی کوئنتین اسکینر به‌ما می‌گوید که در دیدگاه ماکیاولی والاترین غایت برای حاکمان باید انجام کارهای بزرگ باشد تا از این راه به افتخار و تحسین و در نهایت سرفرازی و شهرت دست یابند.<sup>۱</sup> سرفرازی به باور ماکیاولی به شرطی به‌دست می‌آید که شه‌ریار مقام خود به‌سان شه‌ریار و ثبات دولت را تضمین کرده باشد. این مهم‌ترین کار شه‌ریار است، این‌که حکومت خویش را تثبیت و تضمین کند و ثبات در قلمرو حاکمیت خویش بیافریند. برای این‌کار شه‌ریار مجاز به هر کاری هست. مهم آن است که او قدرتمند، پرشور و والامنش جلوه کند و نشانی از سستی اراده، تأثیرپذیری و دودلی از خود نشان ندهد. لازم نیست او بخشنده و دست‌ودل‌باز دانسته شود. بهتر آن است که از او بترسند و حساب ببرند.

در مورد هابز، پژوهشگر انگلیسی گابریلا سلومپ بر آن است که هابز در «لویاتان» همچون در دیگر آثار خویش نقش مهمی برای سرفرازی در زمینه‌ی سامان‌دهی رفتار قائل است. سرفرازی برای هابز به‌معنای شادمانی از قدرت فائده است.<sup>۲</sup> قدرت وسیله‌ای است قرار گرفته در دست کسی برای آن‌که بتواند در آینده به امکاناتی دست یابد. برای به‌دست آوردن سرفرازی انسان‌ها با یکدیگر وارد رقابت و ستیز می‌شوند و این کشمکش در وضعیت طبیعی ستیز و در وضعیت استقرار دولت فروپاشی دولت را رقم می‌زند. هابز حتی بر آن است که میل به سرفرازی خاستگاه اصلی رقابت و فتنه است و علت آن‌که چرا فقط قدرت مطلق لویاتان می‌تواند با مهر آن نظم و صلح را به‌وجود آورد. با این‌همه سلومپ بر آن است که هابز در «لویاتان» برخلاف دیگر آثار پیشین‌اش سرفرازی را نه جنس یا تنه‌ی تمامی انگیزه‌ها که سخی از آن در کنار ترس و طمع به‌شمار می‌آورد.

<sup>1</sup> Quentin Skinner (2018), *From Humanism to Hobbes, Studies in Rhetoric and Politics*, p. 45, Cambridge University Press.

<sup>2</sup>Gabriella Slomp (2007), *Hobbes on Glory and Civil Strife in The Cambridge Companion to Hobbes Leviathan*, pp 181-198, Cambridge University Press.

ماکیاولی و هابز به امر مهمی پرداخته‌اند. سرافرازی در صحنه‌های زندگی اجتماعی جایگاهی برجسته دارد. انسان‌ها می‌خواهند که سرافراز باشند، در شکوه وجد خویش از زیستن دیده شوند. قدر ببینند، ستایش شوند. ولی سرافرازی غایتی نیست که مدام نگاه‌شان، کوشش‌هایشان متوجه آن باشد. می‌خواهند که سرافراز باشند. کهنتر به‌شمار نیایند و مورد توهین یا سرزنش قرار نگیرند ولی این تنها خواست آنها یا مهم‌ترین خواست آنها نیست. مهم‌تر برای انسان‌ها آن است که آن‌گونه که می‌خواهند خود را به‌نمایش بگذارند و دیده شوند، چه در توانمندی، هوشیاری و جلال و چه در ناتوانی، سردرگمی و کهنتری. توجه را انسان‌ها می‌خواهند. می‌خواهند که در کانون توجه قرار گیرند، نه به هر صورت ممکن، بلکه آن‌گونه که خود می‌پسندند. نه آن‌گونه که هستند و نه آن‌گونه که دیگران آنها را می‌بینند، بلکه آن‌گونه که خود می‌خواهند دیده شوند. این خواست را می‌توان خواست بازنمایی خواند. در این زمینه، دولت‌ها عرصه‌های حضور خود را به‌گونه‌ای خودبه‌خودی و بدون قصد خاصی به صحنه‌ی نمایش تبدیل می‌کنند تا بتوانند خود را به یکدیگر بنمایانند.

غایت بازنمایی شاید متأثر ساختن دیگران در راستای رسیدن به هدفی و خواستی در ورای جلب توجه باشد. ولی به‌ضرورت آن نیست. بازنمایی شاید برای آن باشد که آن‌گونه که ماکیاولی به آن اشاره دارد دیگران را مرعوب خود ساخت یا به احترام و حتی فرمانبرداری از خویش برانگیخت. ولی گاه نیز همدلی و کمک مادی ملی و اجتماعی دیگران را می‌توان با نمایش نداری یا شکلی صمیمیت به‌دست آورد. بسیاری با نمایش هوش، ثروت و توانمندی‌ای که از آن برخوردار نیستند امکاناتی مادی برای خود فراهم می‌آورند. این ولی در تمامی موردها صدق نمی‌کند. بازنمایی ممکن است فقط برای دیده شدن و جلب توجه دیگران باشد. برای همین هیچ ویژگی‌ای نمی‌توان به بازنمایی نسبت داد به‌جز آن‌که بازنمایی آن‌گونه که شخص خود می‌خواهد، به هر غایت ممکن و در راستای هدفی چه درونمند و چه برونمند انجام می‌گیرد. در یک کلام، حاکمیت بر امر بازنمایی، بر آنچه دیگران در فرد می‌بینند و از او استنباط می‌کنند.

بازنمایی پدیده‌ای اجتماعی است، در اجتماع و در صحنه رخ می‌دهد و در بستر کناکش پیش برده می‌شود. پدیده‌ای اجتماعی است چون‌که هم متأثر از هنجارها و

ارزش‌های اجتماعی است و هم به‌گونه‌ای هدفمند با در نظر گرفتن هنجارها و ارزش‌ها انجام می‌گیرد. در صحنه، در همراهی با چند یا چندین کنشگر و برای تماشاچییانی معین رخ می‌دهد. صحنه را کنشگران به‌منظوری که می‌جویند می‌آریند و در آن با رفتار، گفتار و پوششی معین حضور پیدا می‌کنند. کنشگران احساسات (خود) را در خدمت نمایش دست‌کاری و سامان‌دهی می‌کنند. هر احساسی را از خود نشان نمی‌دهند. آنها صحنه و خود را با توجه به هنجارها و ارزش‌های اجتماعی و آنچه که خود به‌دنبال آن هستند می‌آریند. طغیان‌برعلیه هنجار و ارزش‌ها نیز در چارچوب شناخت و درک معینی از آنها رخ می‌دهد. بازنمایی در اجتماع، در جمع، در مواجهه با و معطوف به دیگری اتفاق می‌افتد. ممکن است کسی روبروی آینه خود را به خویشتن بازنماید و از وجد خویش به وجد درآید یا از خود متنفر شود ولی او از دید جامعه، یا دیگرانی معین به خود می‌نگرد و در آن چارچوب به داوری/ارزیابی خود می‌پردازد. بازنمایی همچنین در بستر کناکنش به‌پیش برده می‌شود. بازنمایی امری ثابت نیست. ضرب‌آهنگی یکسره پیش‌پرداخته شده بر آن حاکم نیست و نمایشنامه یا اصولی سامان‌دهی و هدایت تمامی جزئیات آنرا به‌عهده ندارد. پویا است و در واکنش به واکنش دیگری تغییر می‌کند. واکنش مثبت دیگری کنشگر را به شوق می‌آورد تا در راستای آنچه که بازنموده سرزنده‌تر پیش تازد، واکنش منفی او را واژه و فرسوده ساخته، از شوروشوق می‌اندازد. تنش بین نظم حاکم بر صحنه و شور کنشگران در کنشگری پویایی نمایش را دامن می‌زند.

## اقتدار و مشروعیت

دولت امروز بیش از پیش دولتی صحنه‌گردان است. با به صحنه بردن نمایش‌های گوناگون کار خود را به پیش می‌برد. نمایش‌ها گوناگون هستند و در خدمت سازوکارهایی متفاوت ولی بر مبنای نمایشنامه، سازوبرگ و مهارتی اجرا می‌شوند که نهادهای گوناگون دولتی آنها را تدارک می‌بیند. مهم‌ترین هدف دولت از نمایش و گرداندن صحنه همان چیزی است که ماکیاولی و هابز به آن پرداخته‌اند، تحکیم حاکمیت و ایجاد ثبات در قلمرو حکومتی. در این چارچوب، دولت در تمامیت وجود

خویش پای کار است. از مجلس، مقام‌های حکومتی و انتخابات گره‌خورده به آن دو گرفته تا دیوان‌سالاری، ارتش و زندان، همه درگیر آن هستند. صحنه را برپا و نمایشی را در آن اجرا می‌کنند.

از ماکس وبر به این سو می‌دانیم که دو مسئله‌ی کلیدی دولت در زمینه‌ی حاکمیت دستیابی به اقتدار و مشروعیت و اعمال آن است.<sup>۳</sup> اقتدار به معنای آن که از توان تصمیم‌گیری و اجرای تصمیم‌های اتخاذشده برخوردار شد. فرماندهی و فرمانبرداری در این زمینه دارای نقش مهمی است. دولت باید بتواند فرمان دهد، دارای نهادها و کارگزاری باشد که فرمان‌ها را به اجرا درآورند و با شهروندانی طرف باشد که تصمیم‌هایش را همچون دستوری گردن نهند. در تمامی این موردها مشروعیت عنصری ضروری است. فقط در صورتی که کارگزاران و شهروندان دستورها را برحق بدانند از آنها فرمان خواهند برد. حتی مقامات قرار گرفته در رأس امور، نمایندگان مجلس، مقامات اجرایی و مدیران مؤسسات فقط در صورتی می‌توانند بر مبنای مقررات و در همراهی با یکدیگر کارها را پیش ببرند که برای مقررات و مقام یکدیگر مشروعیت قائل باشند.

تعریف اقتدار شاید ساده باشد و فهمش نیز ساده، چرا که روزانه هرکس آن را در فرمانبرداری از بسیاری از دستورها و خواست‌ها تجربه می‌کند ولی مشروعیت مفهومی پیچیده است و بسا اوقات معلوم نیست به چه اشاره دارد. کسی که از دستوری فرمانبری می‌کند می‌داند که آن دستور را گردن می‌نهد. فرمانبری شاید از ترس مجازاتی باشد

---

<sup>۳</sup> ماکس وبر در کتاب دانشنامه‌ی خود، *اقتصاد و جامعه* درباره‌ی این دو پدیده/مفهوم نوشته است. در مورد اقتدار، گرامشی در چارچوب اندیشه‌ی مارکسیستی و فوکو پسااخترگرا نظریه‌ی بدیلی را ارائه می‌دهند. گرامشی اقتدار را همچون هژمونی یا سلطه‌ی فرهنگی می‌بیند. در دیدگاه او اقتدار سیاسی دولت مدرن امری وابسته به سلطه‌ی فرهنگی بورژوازی و آفرینش توافقی عمومی در جامعه دال بر اعتبار و حقانیت باورهایش است. فوکو به‌نوبت خود به اقتدار همچون فرایندی از انضباط تنیده در نظامی از تنبیه می‌نگرد. نظریه‌ای که فوکو آن را در کتاب *مراقبت و تنبیه* می‌پروراند. در مورد مشروعیت کتاب *بحران مشروعیت* هابرماس نکات تکمیلی جالبی را مطرح می‌کند. هابرماس پای نگرش هنجاری را به‌میان می‌کشد. مشروعیت همچون سازگاری فرمان با نظم هنجاری، چیزی که بعدتر از سوی اکسل هونت طاقی هنجاری زیست اجتماعی نام می‌گیرد.

که سرپیچی از دستور در پی دارد، شاید در بستر عادت و روال متعارف فرمانبری از دستورها رخ دهد، شاید بخاطر فره‌مندی شخص دستوردهنده یا شاید به‌خاطر آن‌که خود دستور درست به‌شمار می‌آید. مشروعیت چیز گنگی است. از خواستی یا دستوری امری پذیرفتنی می‌سازد. ولی آیا همان اقتدار نیست؟ دستور باید پذیرفتنی باشد تا بتوان از آن فرمانبری کرد. فقط در صورتی می‌توان آن را پدیده‌ای متفاوت با اقتدار دانست که فرمانبری محض را از آن مجزا ساخت. حرفی از ترس و مجازات به‌میان نیاورد. به این شکل که پذیرفتنی را به‌معنای برداشتی در چارچوب ارزیابی و و باورها دید. شاید کسی بدون اندیشیدن به روال عادت برای دستوری مشروعیت قائل باشد ولی در آن صورت او باید دارای ارزیابی یا باورهایی نباشد که او را در ستیز با آن دستور قرار دهد.

نکته‌ای که کم‌تر مورد توجه قرار گرفته آن است که دولت اقتدار و مشروعیت را هر دو به اتکای صحنه‌گردانی می‌آفریند و ژرفا/گسترش می‌بخشد. اقتدار را دولت با تنظیم مقررات نمایش در صحنه‌های عرصه‌های گوناگون زیست اجتماعی اعمال می‌کند. مشخص می‌سازد چه نمایش‌هایی مجاز و چه نمایش‌هایی ممنوع هستند، تا چه حد امکان سرپیچی از هنجارهای اجتماعی وجود دارد و تا چه حد می‌توان خودسرانه نمایشی را پیش‌برد. وبر از انحصار خشونت یا زور به‌عنوان عامل بازشناسی دولت سخن گفته است. به‌درستی دولت امروز با تمام توان می‌کوشد که تنها عنصر/نهاد به‌کاربرنده‌ی خشونت در قلمرو حاکمیت خود باشد. خشونت اما امروز بیش از آن‌که فیزیکی و توأم با بازدارندگی و آزار باشد نمایشی است. دادگاه، پلیس و زندان نمود بارز کاربرد نمایش به‌سان ابزار پیام‌رسانی و تأثیرگذاری هستند. آنها بیشتر همچون صحنه اداره می‌شوند تا کارگاه یا عرصه‌ی کاربرد خشونت توأم با زور. متهم در دادگاه، مجرم به‌هنگام دستگیری و زندانی در در زندان‌مجبور به ایفای نقشی مقابل نقش‌های دیگر هستند. هر سه باید در نمایشی شرکت جویند که تأکیدی بر اقتدار کارگزاران دولت است. در دادگاه، حق و کنش پرسش از آن دادستانی است، او که با تسلط بر پرونده و فضا سخن می‌گوید؛ در طرف مقابل وظیفه‌ی پاسخ‌گویی از آن متهمی است که فقط کنار و کیلش حق حضور در صحنه را دارد. متهم در جایگاه خود با کنش صرفاً واکنشی

خویش رویاری همگان نشانی است از اقتداری که بر وجود او، صحن دادگاه، نگاه حضار، ذهنیت کسانی که ماجرا را دنبال می‌کنند و وفاداری به اصول حقوق حاکمیت دارد. به همان گونه، زندانی با پوشش خود، در بطالت لحظه به لحظه حضور در سلول و در رفت و آمد در راهروها، اقتدار نظمی را به نمایش می‌گذارد بر تمامی شکل حضورش مسلط است. متهم، مجرم و زندانی، هر سه، از حق نمایش به خواست خود محروم هستند. آنها فقط می‌توانند در نمایش ترتیب داده شده ایفای نقش کنند. بسیاری از حقوق آنها محفوظ می‌مانند. هیچ‌کس حق اعمال زور و آزار بر آنها ندارد، ولی برنامه‌ریزی، سازمان‌دهی، اجرا و ایفای نقش اصلی در صحنه‌ی نمایش‌هایی که دستگیری، محاکمه و مجازات نام‌گرفته به‌گونه‌ای انحصاری از آن دولت است.

دولت به شکل‌های مختلف برای خود مشروعیت می‌آفریند. با فراهم آوردن شرایط لازم برای کارکرد بهینه‌ی اقتصاد، عرصه‌ی خدمات عمومی و برقراری امنیت در درون و در مرزهای کشور خود را عنصری ضروری برای تداوم زیست جلوه می‌دهد. مشروعیت نهادی جامعه‌شمول همچون دولت به دو استنباط عمومی وابسته است یکی آن‌که نهادی/نیروی برحق و منصف است و در چارچوب ارزش‌ها و هنجارهای عمومی فعالیت‌های خود را پیش می‌برد. دیگری آن‌که انتظارات کلی شهروندان را برآورده می‌سازد. انتظارات مردم بیش از هر چیز متوجه همان زندگی روزمره‌شان است، اقتصادی شکوفا و در آن چارچوب اشتغال و رفاه، خدمات عمومی کارآمد و امنیت پایدار. این‌ها هر کدام وکیل و وصی خود را دارند. سرمایه‌داری و بازار آزاد سازمان‌دهی و تنظیم اقتصاد مدرن را به‌عهده دارد. دیوان‌سالاری به‌صورت نهاد تاریخی خودسامان، فناوری و نظم عقلایی نیروهای دست‌اندرکار ارائه‌ی خدمات عمومی است. امنیت به‌نوبت خود زاده‌ی همبستگی اجتماعی و احترام یا ترس متقابل شهروندان به‌از یکدیگر است. دولت می‌تواند در هر سو مورد مدعی قدرتمند برآوردن انتظارات باشد ولی برای این کار باید به تبلیغ و نمایش دستاوردهای خود همت گمارد. شکوفایی اقتصاد، کارآمدی خدمات عمومی و پایداری امنیت را مردم در زندگی خود (سر سفره، در خانه و زیر سقف) احساس می‌کنند، ولی وصل آن‌را به دولت خودبه‌خود، در گستره‌ی زندگی روزمره، احساس نمی‌کنند. دولت در حوزه‌ی عمومی از رسانه‌ها و بحث‌های پارلمانی گرفته تا بحث‌های فنی - پژوهشی حضوری جدی دارد تا نقش خود را در جامعه نشان



همگان دهد. پی‌درپی آمار و گزارش از وضعیت اقتصادی، اجتماعی و امنیتی جامعه ارائه می‌دهد. از کوچک‌ترین نارسایی و شکست‌ها بهره می‌جوید تا نقشی فعال‌تر را بجوید. آمار رکود اقتصادی بهانه‌ای می‌شود برای دخالت بیشتر در سامان‌دهی هزینه‌ها و مالیات‌ها، خبر کاهش زادوولد یا افزایش نابهنجاری اجتماعی بهانه‌ای برای درگیری بیشتر در سازوکار زندگی اجتماعی و نشانه‌های افزایش ناامنی بهانه‌ای برای سخت‌گیری هرچه بیشتر قانونی و مجازات‌های سنگین‌تر. دولت مشروعیت خویش را در اثبات ضرورت وجود خویش می‌جوید، در اثباتی که بیش از هر چیز نمایشی است. شاید برای همین است که دولت مدرن به هیچ‌وجه به ورطه‌ی نقصان مشروعیت در حد بحران مشروعیت نمی‌افتد و همواره نهادی مشروع جلوه می‌کند.

دولت مدرن دولتی با ادعای برخوردی همسان به شهروندان بر والامقامی ترفرازنده و برحق بودن خویش پای می‌فشارد. انسان‌ها در جامعه‌ی مدرن در کم‌تر زمینه‌ای برابر یا همسان یکدیگر هستند. شکاف طبقاتی از آنها عناصری یکسره نابرابر در دارایی مادی و فرهنگی می‌سازد. در زیست روزمره‌ی اجتماعی، دارایی‌ها به گونه‌ای دیگر نابرابر هستند. کسی ارج گذاشته و کسانی نادیده گرفته می‌شوند، کسانی از خانواده‌ای به هم‌پیوسته و دوستانی صمیمی برخوردارند و کسانی در تنهایی زندگی می‌کنند. حتی در زندگی خصوصی ناهمسانی کم نیست. یکی به سیما و رفتار دوست‌داشتنی است، دیگری ابژه‌ی انزجار، یکی همواره سرزنده است دیگری گرفتار افسردگی‌های پی‌درپی. دولت تنها نیرویی است که نوید برابری در عرصه‌های گوناگون حضور خویش می‌دهد. نویدی که بیش از آن که نظری و مفهومی باشد نمایشی است. شهروندان، در تعیین خط‌مشی بر کارکرد دولت به یکسان از یک حق رأی برخوردار هستند. این پای صندوق رأی، با ورقه‌ی رأی بدون هویت فرد، به نمایش درمی‌آید. در برخورداری از حقوق مدنی، آزادی بیان، آزادی حرکت و انتخاب اشتغال همه برابر هستند. نمود این آزادی‌ها همواره افرادی هستند که به آنها اجازه داده شده آزادی را در فعالیت‌های خود متحقق سازند. در برخورداری از حقوق اجتماعی، حقوقی چون بیمه‌ی درمانی و آموزش همگانی، نیز همه همسان یکدیگر به‌شمار می‌آیند. درمانگاه و مدرسه دو نهاد بارز مدرن صحنه‌های نمایشی عینیت‌یافتگی این دو حق هستند. در این عرصه‌ها نیز اقدامات دولت نمایشی

هستند. نه در بهره‌مندی از درمان و نه در برخورداری از آموزش برابری در جامعه برقرار شده است. نابرابری را دولت با نوید برابری از کانون توجه دور می‌سازد و این خود برایش مشروعیت به ارمغان می‌آورد.

در مجموع، دولت مدرن سخت متمرکز بر نمایش اقتدار و مشروعیت خویش است. نهادها و کارگزاران آن، چه به‌گونه‌ای ناخودآگاه و چه به‌گونه‌ای راهبردی، متمرکز بر آن هستند. نه برای نهادها و نه برای کارگزاران، اقتدار و مشروعیت امری تحقق‌یافته به‌شمار نمی‌آید. آنها همواره با پرسش‌های چالشی مواجه‌اند. به هزینه‌ی مالیات شهروندان برجای هستند و مأموریت خویش را پیش می‌برند. برای حوزه‌های گوناگون زیست مردم سیاست تعیین می‌کنند یا کارگزار اجرای سیاست‌های تعیین‌شده هستند و در این فرایند به‌صورت مانع یا شتاب‌دهنده در ضرب‌آهنگ زندگی مردم دخالت می‌کنند. نهادها و کارگزاران مجبور هستند اقتدار خود را مدام بازتولید کنند تا با کم‌ترین هزینه کار خود را ادامه دهند. آن‌گاه که اقتدار آنها ضربه ببیند دیگر باید بخش بزرگی از اقدامات خود را به پیشبرد مأموریت‌هایشان در فضایی آکنده از ظن، مخالفت و ستیزه‌جویی اختصاص دهند. در زمینه‌ی مشروعیت نیز آنها مجبور هستند مدام درستی و برحق‌ی اقدامات خود را اثبات کنند تا از گزند پرسش‌های چالشی در امان بمانند.

اقدامات نهادها و کارگزاران گاه ناخودآگاه است. خود (و نه دولت) را مقتدر و مشروع جلوه می‌دهند. نهادی همچون ارتش یا مدیریت و کارکنان مؤسسه‌ای در حد اداره‌ی آب و برق می‌کوشند خود را مقتدر و مشروع جلوه دهند. توان خویش را در تصمیم‌گیری و اداره‌ی امور به رخ دیگران می‌کشند. برای دسترسی به بودجه‌ی بیشتر لاف‌و‌گراف می‌گویند. آمارهایی تزیین یافته به جدول و منحنی ارائه می‌دهند، موفقیت خود ولی گاه حتی خرابی اوضاع را نشان می‌دهند تا ضرورت وجود خود را گوشزد کنند. بیشتر اوقات البته همان نهادها و همان کارگزاران اقتدار و مشروعیت دولت را، به‌گونه‌ای مستقیم، به نمایش می‌گذارند. تلاش در جهت دستیابی به کارآمدی هرچه بیشتر، نظم در اداره‌ی امور، انصاف در برخورد با افراد، یکسان‌بینی شهروندان، نمودهای این رویکرد هستند. نهادی که بر فسادناپذیری، دقت در انجام کارها و نظم در سازوکار درونی‌اش تأکید دارد در این راستا حرکت می‌کند. به‌همان‌گونه‌ی کارمندی که به‌دقت ولی

به‌گونه‌ای آشکار و محسوس کار خویش را انجام می‌دهد یا آموزگاری که همه‌ی دانش‌آموزان را به یک چشم می‌نگرد و می‌کوشد که یار مهربان ولی سخت‌گیر همه‌ی آنها باشد.

شکل ساده و شاید مبتذل نمایش اقتدار و مشروعیت را در ارتش، در سلام نظامی، لباس همسان و درجه‌های پایگانی و نشان‌های وصل به آن، حمل اسلحه، رژه و نمایش موشک‌ها و زره‌پوش‌های سوار بر تریلی‌های غول‌پیکر در روزهایی خاص داریم. جلوس بر تخت همایونی، سوگند به وفاداری به قانون اساسی در مجلس نمایندگان با دستی بر کتابی مقدس، بحث‌های پارلمانی و گزارش تلویزیونی آمار رونق اقتصادی و موفقیت‌های مشابه در همین ردیف جای می‌گیرند. مشکل این ردیف اقدامات آن است که در این شکل از نمایش هدف از نمایش پیشی می‌گیرد و همه چیز شکل ابزاری پیدا می‌کند. جذابیت، شور و فرازونشیب و پیچیدگی (دراما) از آن گرفته می‌شود تا پیام لخت و تیز به مخاطب رسانده شود. این نمایش گاه به‌جای آن که اقتدار و مشروعیت بیافزیند، سخی از فاصله با دولت و وازدگی از آن‌را دامن می‌زند. جایی برای شهروند و تردیدها، نگرانی‌ها، رنجیدگی‌ها و خشم او در چنین نمایشی از شکوه و موفقیت وجود ندارد. نمایش اقتدار و مشروعیت پیچیده‌تری برای درگیر ساختن شهروندان لازم است و این نمایشی است که دولت امروز در بسیاری از عرصه به‌پیش می‌برد. نمایش این‌جا دولتی را به مردم نشان می‌دهد که در حال ایجاد اقتدار و برآمدن از پی مشکلات است. نه نمایش محض استیلا بلکه نمایش تلاش در راستای استیلا. در این چارچوب دولت هیچ ابایی از آن ندارد که خود را گرفتار بحران در زمینه‌ی اقتدار و مشروعیت جلوه دهد، بحرانی که صد البته از آن ژرفا برخوردار نیست که سازوکار دولت را مختل سازد بلکه اقدام فوری و قدرتمندانه‌ای را ایجاد می‌کند. در نمایش استیلا، دولت خواستار همدلی است و یاری را می‌جوید. واگذاری اقتدار و مشروعیت (افزون‌تر از پیش) می‌شود تا نه فقط به توان خود بلکه همچنین به توان اعتماد و یاری شهروند مخاطب از گذرگاه بحرانی برگردد.

نمایش تلاش در راستای استیلا پیچیده است، از گره‌گاه بر می‌گذرد، فرازونشیب دارد و همچون هر درام و تئاتری در تصادم باورها و و شخصیت‌ها با یکدیگر تکوین

می‌یابد. نیروی شرّ ویرانگی را مقابل نیروی خیر سازنده قرار می‌دهد. پیروزی را نیز منوط به حضور و یگانگی اراده‌ها می‌سازد. تعلیق را به‌میان صحنه می‌آورد. روشنایی و تاریکی، شکوفایی و رکود، امنیت و هرج‌ومرج و صلح و جنگ را در نبرد باز و بدون فرجام با یکدیگر نشان می‌دهد که دخالت دولت می‌تواند سرنوشت نهایی ستیز را به سوی کفه‌ی روشنایی، شکوفایی، امنیت و صلح رقم زند. تعلیق در پیوند با آنچه قرار دارد که میشل فوکو آن را آزمون (امتحان) نام نهاده است.<sup>۴</sup> تعلیق فقط از آن دولت و اقدامات آن نیست بلکه شهروندان را نیز دربر می‌گیرد. پیام‌نمایشی دولت به تمامی شهروندان آن است که هیچ‌کس به موقعیت و وضعیتی به‌هنجار دست نیافته است. همه باید از آزمون بگذرند ولی آزمون فقط مشخص می‌سازد تا گاه رخداد، شهروند تا به چه حد در رسیدن به موقعیت و وضعیتی به‌هنجار موفق بوده است. اقتدار و مشروعیت دولت پشتوانه‌ی آزمون است ولی شهروند برای آنکه به‌خود و دیگران بقبولاند که به‌هنجار است باید خواهان اقتدار و مشروعیت هرچه بیشتر دولت باشد تا آزمون باز تکرار شود و او از آن سرفراز بیرون آید.

رسانه‌های همگانی امروز حضور گسترده‌تری در زندگی انسان‌ها پیدا کرده‌اند. اطلاعات و دیدگاه را به‌سرعت، از یک‌جا به جای دیگر انتقال می‌دهند. پیشرفت شگرف پژوهش خود باعث شده انسان‌ها اطلاعات و شناخت هرچه بیشتر از جهان به‌دست آورند. در این پس‌زمینه، دولت نمی‌تواند عهده‌دار مقام تولیدکننده و اشاعه‌دهنده‌ی حقیقت باشد. حتی وظیفه‌ی نظارت بر چگونگی پخش حقیقت را نمی‌تواند به‌عهده بگیرد. اطلاعات و نظریه‌های گوناگون زیاد هستند و در بستر آنچه نیچه مرگ خداوند نام نهاده دیگر معیاری برای بازشناسی حقیقت از دروغ یا خطا برجای نمانده است. توده‌های مردم اما هنوز به حقیقت معتقدند و برای آن اعتبار قائل هستند. دولت حقیقت را نمی‌تواند ارائه دهد ولی می‌کوشد خود را بیانگر حقیقت یا دست‌کم گریزان از دروغ معرفی کند، نیرویی که می‌کوشد واقعیت را آن‌گونه که هست درک کند و به آشکارشدن آن یاری رساند. دولت این را درست مایه‌ی اقتدار و مشروعیت خود می‌شمرد.

<sup>۴</sup> نگاه کنید به:

میشل فوکو (۱۳۷۸)، *مراقبت و تنبیه* (ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده)، نشر نی.

نهادهای گوناگون دولت مدام این را به‌ما گوشزد می‌کنند که در پی آشکارگردانی حقیقت هستند. ادعا دارند که کارشان کاویدن، رونمایی و برجسته‌سازی است. دادگاه‌ها بر آن‌اند که با پرس‌وجوی قاضی و استدلال‌های رودرروی دادستان و وکیل دعاوی در پی کشف حقیقت هستند. هدف محاکمه (در دادگاه) آن است که مشخص سازد یا متهم مقصر و مجرم است یا فردی بی‌گناه که به‌اشتباه به دام افتاده است. بوروکراسی پرونده‌ی افراد را بررسی می‌کند تا معلوم شود که حق معین درخواست شده‌ای به آنها تعلق می‌گیرد یا خیر و چه انتظار یا مسئولیتی را می‌تواند متوجه افراد سازد. قانون و مقررات را نمی‌توان به‌طور مستقیم به‌گونه‌ای موردی در مورد وضعیت‌ها و افراد به‌کار بست. بوروکراسی وظیفه‌ی خود را رسماً و با افتخار تعیین موردی کاربرد قانون در فرایندی از بررسی و پژوهش می‌داند. پارلمان تصویب قوانین را نه بر مبنای صرف توازن آرا (آنچه که به‌طور معمول واقعاً رخ می‌دهد) بلکه در فرایند بحث و تبادل نظر پیش‌روی رسانه‌ها و مردم انجام می‌دهد تا تاریخ و روشن وضعیت موجود و جایگاه قانون برای همه آشکار شود. در مدرسه، در دانشگاه، در مطب پزشکی و در درمانگاه، معلم، استاد، پزشک و پرستار میزان دانش، نادانی، تندرستی و بیماری شاگرد، دانشجو و بیمار را تعیین می‌کنند. این کار را نیز نه پنهانی که در نمایی باز انجام می‌دهد. داوری را برجسته ساخته به طرف مقابل گزارش داده و کنش و واکنشی مشخص را پیشنهاد و گاه حتی مقرر می‌کند.

اقتدار و مشروعیت دولت هیچ‌گاه تثبیت نمی‌شوند و هیچ‌گاه به نقطه‌ی کمال نمی‌رسند. نیروهایی در جامعه همواره در ستیز با آن هستند، نه به‌خاطر آن که انقلابی، آنارشیزم یا مارکسیست هستند و در بستر دیدگاه سیاسی معینی به تقابل با دولت برمی‌خیزند، بلکه به آن خاطر که دولت را تهدیدی برای شکل زیست خود، شکل حضور خویش در جهان، می‌بینند. اشخاصی دیگرگونه زندگی می‌کنند، متفاوت و در ستیز با هنجارها و ارزش‌هایی که شکل قانون را یافته‌اند. همجنس‌گرایان در برخی جاهای جهان هم‌اکنون و در برخی دیگر جاهای جهان تا همین چندی پیش چنین سبک زندگی دارند و داشته‌اند. دشمنان مصرف‌گرایی، کسانی که می‌خواهند طبیعت را از لطمه‌های مصرف‌گرایی مدرن وارهانند نیز چنین سبکی از زندگی دارند. این‌گونه

گروه‌ها هدفمند به میدان نمی‌آیند تا اقتدار و مشروعیت دولت را به چالش بخوانند ولی خودبه‌خود آن کار را انجام می‌دهند. نشان می‌دهند دولت مشروعیت لازم را برای دخالت در حوزه‌هایی از زیست اجتماعی ندارد و اقتدار را باید از آن در آن حوزه‌ها بازپس ستانند.

## جنبش‌های اجتماعی و دولت

جنبش‌های اجتماعی در این زمینه نقش مهمی را ایفا می‌کنند. آنها دیدگاه‌ها، رفتار و سبک زیست از دید خود نامطلوبی را نشانه گرفته می‌کشند با مبارزه‌ی اعتقادی و خیابانی آن را محو سازند. جنبش کارگری و زنان دو جنبشی هستند که توانسته‌اند در جهان به موفقیت‌های چشمگیری دست یابند. تغییر در شرایط و مدت زمان کار و ارتقای جایگاه زن در جامعه دستاورد مبارزه‌ی آنها است. امروز دو جنبش محیط زیست و حقوق حیوانات در کنار جنبش مدنی دفاع از حرکت انسان (که هر بار در تمرکز بر گروهی هویتی پیدا می‌کند) برای تغییر جهان در تلاش هستند. هدف هیچ‌کدام از این جنبش‌ها به‌طور مشخص نابودی یا اخلال در کار اقتدار و مشروعیت دولت نیست. به‌زبان ساده آنها براندازی دولت را نمی‌جویند. ولی مدام با دولتی که بسیاری از اوقات پشتیبان یا نماینده‌ی باورها، گرایش‌ها و منافع مسلط اجتماعی است درمی‌افتند. مصرف‌گرایی‌ای را نشانه می‌گیرند که شالوده‌ی نظام سرمایه‌داری و در نهایت سنگ‌بنای دولت است؛ با نگرشی و عملکردی در برخورد با حیوانات مبارزه می‌کنند که زندگی مدرن و کارکرد دولت بر آن اساس استوار است؛ و محو ستم به گروه‌های نژادی، قومی، جنسی و دینی می‌جویند که در استثمار و سرکوب ماندگاری ساختار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه و در آن رابطه دولت را تضمین کرده‌اند. دولت نیز چنین جنبش‌هایی را به‌سادگی بر نمی‌تابد. با آنها تا آن‌جا که می‌تواند می‌ستیزد تا اقتدار و مشروعیتش لطمه نیبند.

جنبش‌های اجتماعی فقط اقتدار و مشروعیت دولت را به چالش نمی‌خوانند، زمینه‌ی قدرت‌گیری دولت و اقتدار و مشروعیت هر چه بیشتر آن را نیز فراهم می‌آورد. دولت با مانور (رزمایش) داوری بی‌طرفانه‌ی تقابل جنبش‌های اجتماعی و جامعه اعتبار

برای خود کسب می‌کند. دولت به‌عرف یا ضرورت داوری بی‌طرف نیست. وابستگی‌های شدید خود را به نظم و قدرت حاکم دارد. ولی در گستره‌ی تقابل جنبش‌های اجتماعی و جامعه (یا گروه‌ها و گرایش‌هایی در آن) می‌تواند به‌سادگی نقش میانجی، نیروی همدل با هر دو سوی ماجرا و همدل یک سو در پس‌زمینه‌ی ادعای فهم ژرفای ماجرا بازی کند و به جلوه‌گری تمام به‌نمایش بگذارد.

جنبش‌های اجتماعی شناخته شده به توجه به سیاست‌نمایشی هستند. در عرصه‌ی مبارزه‌ی خیابانی، دست به اقداماتی می‌زنند که آنها را در کانون توجه قرار دهد. اقداماتی یکسره تبلیغاتی، از لخت‌شدن اعتراضی تا زنجیر کردن خود به درختی یا ادواتی در خیابان تا آن‌چه که بتازگی مرسوم‌شده، پاشیدن رنگ به تابلوهای مشهور نقاشی در موزه‌های معتبر جهان. این اقدامات هم فداکاری آنها را برای خواست خود و هم دلآوری و ژرفای اعتقاد آنها را به آرمان خویش بازمی‌نمایند. جنبش‌های اجتماعی مراقب هستند که در تمامی سپهرهای مبارزه نما و چهره‌ای از دید خود مطلوب ارائه دهند. خود را جنبشی عقلایی، حساس به درد و رنج دیگر انسان‌ها ولی همزمان آکنده از احساس به ناعدالتی و روند خطرناک رخدادها نشان دهند.

بزرگ‌ترین چالشی که جنبش‌های اجتماعی می‌توانند برای دولت ایجاد کنند برپایی صحنه‌های نمایشی ویژه‌ی خود با بُردی عمومی است. جنبش‌های اجتماعی نمایش ویژه‌ی خویش را پیش می‌برند و این نمایش شباهت کمی به نمایش دولت دارد. آنها اقتدار و مشروعیت نمی‌جویند. برای اثبات درستی و موضوعیت دیدگاه‌های خود می‌کوشند ولی برای حضور خود (در صحنه‌ی گسترده‌ی زیست سیاسی و اجتماعی مردم) مشروعیت ادعا نمی‌کنند. از اقتدار فاصله می‌گیرند و خود را اقتدارگریز جلوه می‌دهند تا به سخی از ارجمندی اخلاقی دست یابند. هم از این‌رو نیز بی‌توجه به مشروعیت هستند. گاه جنبش‌های اجتماعی صحنه‌های موجود نمایشی، صحنه‌های سازمان‌یافته از سوی نظم مستقر و دولت را ترک گفته، صحنه‌ی نمایشی ویژه‌ی خود بر پای می‌کنند. صحنه‌ای را با چیدمانی نو، نمایشنامه‌ای متفاوت و نقش‌هایی دگرگونه ترتیب می‌دهند. جنبش کارگری در دوره‌های شکوفایی کلاس درس برگزار می‌کرد، تعاونی برای عرضه‌ی مستقیم کالا به‌راه می‌انداخت و حتی در موردهایی پا به عرصه‌ی

جدیدی از حضور در جهان می‌نهاد و اداره‌ی کارخانه را به‌عهده می‌گرفت. جنبش سبز محیط زیست فعالیت خود را به دیگر حوزه‌های زیست اجتماعی گسترانیده شکل زیستی را معرفی و تبلیغ می‌کند که در کلیت خویش در هماهنگی با ماندگاری جهان و انسان باشد. ایجاد صحنه را به توده‌های مردم وامی‌گذارد ولی نمایشنامه و تا حدی امکانات ضروری برای چیدمان صحنه، همچون امتیازهای مالیاتی یا یارانه، در اختیار علاقمندان قرار می‌دهد. جنبش دفاع از حقوق حیوانات کوشیده صحنه‌های فرعی زندگی شخصی را آرایشی جدید داده آن‌را به صحنه‌ی مهم و اساسی زیست اجتماعی تبدیل کند. در راستای دفاع از حقوق حیوانات، برخی از فعالین جنبش به گیاه‌خواری، پوشش و آرایش دور از استفاده از مواد حیوانی، زیستی همدلانه با حیوانات رام و مبارزه‌ی مداوم با رفتار و صنعت حیوان‌آزار روی آورده‌اند. زندگی روزمره، چه سفره‌ی صبحانه، چه شامپوی شستشوی تن و چه قدم‌زدن به تفریح در خیابانی در یک روز آخر هفته را آنها صحنه‌ی زیستی متفاوت با صحنه‌های زیست روزمره‌ی مردمانی خو گرفته با ضرب‌آهنگ متعارف زندگی کرده‌اند. در این زمینه آنها بعد و معنایی نو به صحنه‌های زیست خود می‌دهند و نقشی جدید برای خود و همراهان خویش می‌آفرینند.

درمقابل جنبش‌های اجتماعی و و شور روانی اجتماعی افراد برای نمایش خود، نهادهای نظم راهبرد جدیت را اتخاذ می‌کنند. آنها نمایش سازمان‌یافته‌ی خود را جدیتی بری از نمایش معرفی کرده خواهان آن می‌شوند که دیگران نمایش خود را متوقف سازند تا به کارکرد نهادهای گوناگون اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و کارآمدی آنها لطمه‌ای وارد نشود. راهبرد آنها کتمان نمایش است، کتمان آن‌که اساساً نمایشی در کار است. کتمان نمایش با نمایش جدیت انجام می‌گیرد. شیوه‌ی کار خود را نهادهای رسمی به هیأت مراسم آیینی درمی‌آورند، با ضرب‌آهنگی معین و جنبه‌هایی که همچون مراسم دینی مد نظر دورکهایم وجهی قدسی و خدشه‌ناپذیر پیدا می‌کنند. ذره‌ذره و جزء‌جزء کار در دست آنها به هیأت اجزاء و ذرات ضروری آن درمی‌آیند. مقررات و توجیه برای آنها وضع می‌شوند. همه‌ی فرایند کار، از آغاز تا انتها، روشمند می‌شود. در محیط کارخانه، پوشش کارگران، لحظه و دیرند فرصت‌های استراحت و غذا، شکل گفت‌وگوی درونی بین کارگران و بیرونی کارگران با مدیران و ضرب‌آهنگ انجام کار، همه، در نهایت جدیت به‌شکل مراسم آیینی انجام می‌شود. این فقط در کارخانه نیست



که از جزئیات رفتار مراسم آیینی ساخته می‌شود، در بسیاری از دیگر عرصه‌های نهادی این چنین است. در بیمارستان، دانشگاه، اداره‌های دولتی و زندان از پوشش، رفتار و سخنوری (چگونگی سخن‌گویی) برای تأکید بر جدیت کارها و مأموریت در دست استفاده می‌شود. کارمندان، کارکنان بیمارستان، زندانبانان و تا حدی مدرسان دانشگاه پوشش ویژه‌ی خود را دارند، پوششی که بیش از هر چیز کاربردی جلوه می‌کند و جدیت را می‌رساند. آنها همچنین زبان ویژه‌ی خود را دارند، زبانی فنی و تخصصی که آن‌را با جدیت تمام به کار می‌برند و کم‌تر کسی برون از حوزه‌ی کار آنها چیزی از آن می‌فهمد. رفتار آنها نیز، حتی آن‌هنگام که کار مهمی انجام نمی‌دهند، نیز نشان از جدیت و حضور در مراسمی آیینی دارد.

پیش‌تر دین با معبد و اعتقادی مبتنی بر ارجمندی ترفرازانده‌ی امر قدسی سرعهده‌دار مراسم آیینی بود. تمامی آنچه در معبد رخ می‌داد پیچیده لای مقررات، روش و سنت، از آغاز تا پایان یک مراسم آیینی بود. دیگر مراسم آیینی اصلی زندگی از آن وزن و اعتبار برمی‌گرفتند. تولد، عقد و ازدواج، تدفین و حتی صرف شام و نهار بر سر سفره، همه، جایی را برای مراسم دینی، نیایش و یادآوری فرمان‌های دینی، باز می‌گذاشتند تا در درآمیختگی با آن وجهه‌ی یک مراسم معتبر آیینی پیدا کنند. امروز، در پس‌زمینه‌ی گسترش سکولاریسم، دولت اعتبار دین را به‌دست آورده است. دولت برخلاف دین حضور مستقیم در عرصه‌ی زندگی را در دستور کار خود ندارد. در مراسم آیینی زندگی روزمره شرکت نمی‌جوید ولی تعیین می‌کند که چه مراسمی نباید برگزار شوند و چه مراسمی می‌توانند برگزار شوند. این‌را خودانگیخته انجام نمی‌دهد بلکه به اتکای بررسی و سنجش وضعیت، در چارچوب مراسم آیینی کمیته‌های بررسی، واحدهای سنجش و نهادهای تصمیم‌گیری انجام می‌دهد. پایدها را مشخص می‌سازد تا کنشگران خود ممکن‌ها را از آن استنتاج کنند. به این‌گونه به شکلی تلویحی دولت و نهادهای تشکیل‌دهنده‌ی آن به رخدادهای زندگی روزمره، مراسمی در سطح خوردن صبحانه، رفتن به مدرسه یا کار، گفتگو با دوستان و رقتن به رختخواب اعتبار و وجهه‌ی یک مراسم آیینی می‌بخشند. کافی است که دولت مشروعیت آنها را بازنشاند تا آنها در بازساخته شدن به‌سان امر به‌هنجار، به‌عنوان جزئی از ضرب‌آهنگ یک زندگی

متعارف و همچون یک ضرورت در زندگی گرفتار مشکل شود. کنش، رفتار و مراسمی که دولت آن را برنتابد و آن را برهم‌زننده‌ی نظم عمومی بپندارد نمی‌تواند به‌سان امری به‌هنجار بر جای بماند.

## انتخابات

دولت مدرن خود را نماینده‌ی مردم می‌خواند. نه فقط برآمده از دل جامعه و برخاسته از خواست عمومی بلکه بازتاب‌دهنده‌ی خواست، باورها و امیال توده‌های شهروند. در کانون این ادعا انتخابات قرار دارد. انتخابات ادواری (سالم یا ناسالم، باز یا بسته، با مشارکت کم یا زیاد) قرار است تعیین‌کننده‌ی گرایش سیاسی حاکم بر دولت باشد. انتخابات ادواری امروز نام اعظم پیوند بین دولت و خواست مردم است. شکلی از آن، تقلبی یا سالم، بسته یا باز، کم‌وبیش همه‌جا برگزار می‌شود. نهادهای دولتی یا نهادهای در پیوند با آن انتخابات را برگزار می‌کنند، هرچند قرار است در نهایت خود چیزی جز برآمد آرای اخذشده در انتخابات نباشد. دولت به‌سان نهاد همواره پا برجاست. با و بدون انتخابات. توان، کارآمدی و گستردگی آن با انتخابات تغییری نمی‌کند. انتخابات فقط - در بهترین حالت - گرایش سیاسی اقدامات دولت در زمینه‌ی سامان‌دهی جامعه را تعیین می‌کند.

انتخابات امروز یکسره نمایشی برگزار می‌شود. دوران انتخابات، شهرها و رسانه‌ها آکنده از تبلیغ آن می‌شود. کار کسی یا نهادی تبلیغ مستقیم مشارکت و فراخواندن مردم به مشارکت نیست - به‌جز البته در کشورهایی با ساختار سیاسی تمامیت‌گرایی که میزان مشارکت را مهم می‌شمرند. ولی رقابت احزاب برای جلب توجه و رأی شهروندان در کنار بحث‌ها و مناظره‌های رسانه‌ها، خودبه‌خود، تبلیغی در راستای ایجاد شور و انگیزه برای مشارکت در انتخابات پیش رو است. مهم‌تر از آن تعلیقی است که در فرایند برگزاری آن شکل می‌گیرد. مدام این انگاره مورد تأکید قرار می‌گیرد که روی کار آمدن برخی احزاب یا سیاستمداران، حال چه راست و چه چپ، برای جامعه یا گروه‌هایی فاجعه‌آمیز خواهد بود و این خواست رأی‌دهندگان است که روز انتخابات سرنوشت‌نهایی را تعیین می‌کند. تعلیق دارای جنبه‌ی دیگری نیز هست. نظرسنجی

در پی نظرسنجی درباره‌ی ترجیح سیاسی شهروندان شکلی از هیجان از تعلیق ایجاد می‌کند. حسی از پی‌گیری فرایند نزد مخاطبان رسانه‌ها شکل می‌گیرد که نه تنها ببینند تمایل مردم به سمت چه حزب، جبهه یا سیاستمداری است بلکه همچنین ببینند که چه تحولی در گرایش سیاسی مردم در حال روی‌داد است و چه نیروهایی از شانس بیشتر برای بردن برخوردار هستند. تعلیق هیجان می‌آفریند و هیجان شور دنبال کردن فرایند انتخابات.

تعلیق در شب انتخابات به اوج می‌رسد. شمارش آرا خود آغاز معرکه‌ای نو است. شمارش آرا حوزه به حوزه یا در آمریکا ایالت به ایالت در رسانه‌ها گزارش می‌شود تا مشخص شود چه کسی، چه حزبی برنده‌ی تمامی فرایند است. در برخی از انتخابات اخیر آمریکا، آلمان، انگلستان و شیلی، شمارش آرا به دلیل آرای نزدیک نامزدها یا احزاب رقیب پرهیجان بوده است. نزاع سیاسی بر سر چگونگی شمارش آرا، آنچه که در آمریکا رخ داده، به نوبت خود به هیجان شمارش آرا و تعیین برنده افزوده است. بدون تردید انتخابات در شب انتخابات به پایان می‌رسد. ولی شاه مرد، زنده باد شاه. یک انتخابات به پایان می‌رسد، ولی در هیجان شمارش آرای آن، انگاره‌ی کلی انتخابات به صورت نوید انتخاباتی دیگر برای به‌پیروزی رساندن کسان و احزابی دیگر جانی تازه می‌گیرد.

انتخابات پدیده‌ای به معنای اخص کلمه صحنه‌پردازی شده است. صحنه‌های اصلی آن خیابان‌های پر از آفیش و پلاکارد، گردهمایی‌ها، مناظره‌های انتخاباتی مقابل دوربین و مهم‌تر از همه صندوق رأی است. نماد شاخص انتخابات حضور فرد رأی‌دهنده به تنهایی با ورقه‌ی رأی پای صندوق رأی در حوزه/محل رأی‌گیری است. صندوق رأی امروز وجهی قدسی یافته است. چشم‌هایی مراقب آن هستند تا هیچ تقلب و دستکاری‌ای به‌گاه انداختن رأی در آن و سپس گشودن آن و شمارش آرا رخ ندهد. رأی‌دهندگان نیز به‌هنگام نزدیک شدن به آن نیز خود را درگیر والاترین کنش سیاسی ممکن برای شهروند جامعه‌ی مدرن می‌دانند. در برهه‌های ویژه، آن‌گاه که سخن از آغاز دورانی نو و بازگشایشی سیاسی است یا رقابتی شدید بین جناح‌های سیاسی برقرار شده و هر رأی به‌منزله‌ی سنگین‌تر ساختن کفه‌ی ترازو به‌سوی جناحی است این حس باز قوی‌تر می‌شود. صحنه برای نمایش است و این را در فرایند رأی‌گیری می‌توان دید.

در کشورهایی بر صندوق رأی قفل می‌زنند و جداری شفاف برای آن انتخاب می‌کنند تا تأکیدی بر شفافیت و سلامتی آرا باشد. رأی هرکس نیز فردی و مخفی است. برای همین قرار است هر فردی پای صندوق، با ورقه یا کارت رأیی پنهان از دید، حضور یابد. چون صندوق رأی پدیده‌ی مقدسی است برخی حضور پای آن‌را به مراسمی آیینی تبدیل می‌کنند. با لباسی متفاوت (با پوشش زندگی روزمره) همراه با اعضای خانواده و با ژستی حاکی از امید و شوق پیروزی به سوی حوزه و صندوق رأی می‌آیند.

### جمع‌بندی: سرنوشت دولت

ما امروز با دولتی مواجه هستیم که بیش از پیش گسترده و قدرتمند شده است. دولتی که اداری است و به‌گفته‌ی گیدنز سامان‌دهی بسیاری از حوزه‌های زندگی اجتماعی همچون آموزش، تنبیه و درمان را به‌عهده گرفته است.<sup>۵</sup> دولتی که به دولت رفاه یا دولت اجتماعی مشهور شده و وظیفه‌اش ضمانت چیزی است که مور حقوق اجتماعی خوانده. دولتی که به‌باور هابرماس، به‌سان رکن مهمی از نظم (سیستم)، جهان زیست را مستعمره‌ی خود ساخته است.<sup>۶</sup> در یک کلام، دولت امروز به پهناوری و ژرفای گسترده‌ی زیست اجتماعی است، همه جا حضور دارد و همه جا خط‌ونشان می‌کشد. لحظه‌ی مرگ را تعیین می‌کند، مراقبت از دیوانه و تیزهوش را به‌عهده می‌گیرد، بر کارکرد کم‌وبیش تمامی نهادهای اجتماعی و فرهنگی نظارت دارد، هر چند نرخ‌ها را بازار - به‌استثنای برخی کشورهای و موردهایی ویژه - تعیین می‌کند ولی همواره وسط دعوا نرخ تعیین می‌کند و داور نهایی تمامی اختلافات و نزاع‌ها چه بین افراد و چه بین نهادها است. باین حال همین دولت قدرتمند گسترده امروز دچار بحران است. شتاب اجتماعی و جهانی‌شدن ساختار آن‌را که هنوز بوروکراتیک و ملی است فشل ساخته است. بوروکراسی با ایستایی خود از عهده‌ی تحولات پر شتاب زندگی مدرن برنمی‌آید

<sup>۵</sup>آنتونی گیدنز (۱۳۹۳)، *تجدد و تشخیص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*، ترجمه ناصر موفقیان، نشر نی.

<sup>۶</sup>این نظریه را هابرماس در جلد دوم کتاب *دوجلدی مشهور خود نظریه‌ی کنش ارتباطی* طرح کرده است.

و چارچوب ملی چارچوب تنگ و بسته برای حل و فصل پدیده‌های جهانی است. همزمان که دولت وظایف بی‌شماری را به عهده گرفته است، توده‌های شهروند تمایلی به واگذاری امکانات بیشتر به آن از راه پرداخت مالیات بیشتر، کار دقیق‌تر و طولانی‌تر و اعتماد افزون‌تر به آن ندارند. زندگی امروز پرازدحام‌تر و پرمایه‌تر از آن است که کسی دارای وقت، توان و امکانات اضافه برای واگذاری آنها به دولت باشد. از سوی دیگر، در بستر سکولاریسم و فردگرایی، جهان دیگر دارای مرکزی یگانه نیست و خواست‌ها، گرایش‌ها و باورهای افراد، گوناگونی هرچه بیشتری یافته‌اند. دولت دیگر به‌سختی می‌تواند در پیوند با گروهی طبقاتی، فرهنگی و قومی سلطه‌ی خویش را بر جامعه حفظ کند.

پهناوری و قدرتمندی دولت را در زمینه‌ی صحنه‌گردانی نیز می‌بینیم. دولت اکنون خود مهم‌ترین نیروی صحنه‌گردان جامعه است. با دستگاه اداری‌اش، با مدرسه، دانشگاه و درمانگاهش، با انتخابات و پارلمان و رسانه‌هایش هزاران صحنه را ایجاد کرده و می‌گرداند. مدام بر تعداد صحنه‌های نظارتی، تصمیم‌گیرنده و اجرایی افزوده می‌شود. نهادهایی با مسئولیت نظارت بر کارکرد نهادهای دولتی، بر بازار و شرکت‌های خصوصی، بر سبک زندگی (همچون کار، ورزش، تغذیه و تفریح)، بر پژوهش (رعایت امر اصول اخلاقی به‌طور نمونه) و کنش‌های شخصی شهروندان اکنون همه‌جا به چشم می‌خورند. با عنوان‌های پرطمطراق، با خواست‌های پیچیده، آمار و اطلاعاتی جمع‌آوری شده درباره‌ی جنبه‌های گوناگون کنش و زیست، با بررسی‌های پیچیده شده در لفافه‌ی علم و توصیه و رهنمون‌های فراوان موردی، آنها نمایشی از هوشیاری، تسلط و دقت را به صحنه می‌بندند. کارهای خود را آن‌گونه پیش می‌برند که گویی مأموریت‌شان جلب توجه عمومی است. درباره‌ی تعداد و قدرت نهادهای تصمیم‌گیرنده از پارلمان و شوراهای شهر گرفته تا کابینه و هیأت امنای مؤسساتی همچون دانشگاه شاید نتوان به فزونی تعداد و قدرت اشاره کرد ولی جنبه‌ی نمایشی عملکرد آنها جلوه‌ای محسوس‌تر یافته است. رسانه‌های همگانی جلسه‌ها، رایزنی و کار آنها را مدام گفتاری و تصویری گزارش می‌دهند و آنها فراگرفته‌اند که در آن راستا تصویر معینی از خویش را به توده‌های مردم، به خوانندگان و تماشاچیان ارائه دهند. صحنه‌پردازی جزئیات

گردهمایی و کار خود برای آن که جدی، متمایل به کناکنش، احترام متقابل و نیل به توافق جلوه کنند.

در مورد نهادهای اجرایی ما با تورم تعداد و اقتدار گاه تا حد ازدحام، ناسازگاری و تداخل در کار یکدیگر روبرو هستیم. پی‌درپی کمیته، مؤسسه، اداره، شعبه در وزارتخانه و گروه ضربتی جدید آفریده می‌شوند. هر کجا که کار گیر کرد یا مشکلی پیدا شد گروهی یا کمیته‌ای نو موظف می‌شود که آن را بر طرف سازند. گاه بیش از سرعت، کارآمدی گروه شکل گرفته اهمیت دارد ولی گاه نیز مهم شکل‌گیری یک نهاد جدید، یک زیرمجموعه برای حل و فصل مشکل است. در این فرایند ما تفکیک یک حوزه‌ی کنش و سازمان‌دهی زیست اجتماعی به حوزه‌های متعدد گوناگون داریم. نظام آموزشی که پیش‌تر متشکل از مدرسه و دانشگاه بود امروز در بیشتر کشورهای جهان به کودکستان، مدرسه‌ی ابتدایی، دبیرستان، دانشگاه و مؤسسات پژوهشی تفکیک یافته است. دانشگاه‌ها امروز درگیر تفکیک بین آموزش و پژوهش هستند، تفکیکی که شکل نزاع پیدا کرده است و هیچ بعید نیست چند سال آینده منجر به پاره‌شدن دانشگاه به دو نهاد زیرمجموعه‌ای آموزشی و پژوهشی شود. همین فرایند را در مورد ارتش و شکل‌گیری نیروهای گوناگون آن داشته‌ایم. با تکوین فناوری نوین و بروز جنگ‌های جدید این احتمال وجود دارد که نیروهای جدیدی با مأموریت‌های نوینی ایجاد شوند. پیش‌تر نهادهای اجرایی می‌کوشیدند تا خود را از نمایش دور نگه دارند. آنها کار خود را جدی‌تر از آن می‌دانستند که بخواهند به حوزه و عرصه‌ی کار خویش همچون صحنه بنگرند. کارشان نمایش قدرت و قاطعیت بود ولی آن را کتمان می‌کردند. شاه قدرت اجرایی خود را با جلوس بر تخت، سیمای جدی، احترام فوق‌العاده‌ی اطرافیان و فرمان‌های ملوکانه به نمایش می‌گذاشت. دستورهایش در این چارچوب نشان از قاطعیت داشت. اکنون در زمانه‌ی ازدحام نهادها و تداخل مأموریت‌های آنها در کار یکدیگر، ادعای قدرت و قاطعیت واهی می‌نماید. ساختار جامعه در خود و در دنیای پهناور جهانی شده بیش از پیش پیچیده و چندوجهی شده و دیگر هیچ نهادی نمی‌تواند از قدرت ویژه‌ای برخوردار باشد. در این وضعیت نمایش اهمیتی صدچندان پیدا کرده است. هر نهاد اجرایی باید نشان دهد که در مقایسه با دیگر نهادها و در چارچوب جامعه دارای قدرت است و می‌تواند با قاطعیت تمام کارها را پیش برد. عرصه‌ی فعالیت نهادها

با پرداخت کلامی مقررات و فرمان‌ها، نمای بیرونی سیما و پوشش کارگزاران، گزارش کارکرد و حضور در میدان (به‌گاه بحران و فاجعه) بیش از پیش موقعیت صحنه را پیدا کرده است. بیش از آن‌که سبک‌ها و میزان اعمال قدرت در رقابت یا نزاع با یکدیگر باشند، امروز سبک‌های پرداخت صحنه با یکدیگر رقابت می‌کنند.

مهم‌ترین و سازمان‌یافته‌ترین صحنه‌ی نمایش قدرت دولت، امروز، صحنه‌ی شکوه قدرت، قاطعیت قدرت برخاسته از اراده‌ی حاکمی است که در وجود خویش نه فقط اراده‌ی مستحکم فردی خود بلکه همچنین اراده‌ی شهروندان را متبلور می‌سازد. حاکم، نقش است و بیش از نقش. نماینده است و بیش از نماینده. فرد است و بیش از فرد. قاطعیت است و بیش از قاطعیت. حاکم هنوز دارای وجود فردی است. از رئیس یا نخست‌وزیر و نمایندگان مجلس و افسران ارتش گرفته تا آموزگاران و کارمندان جزء دستگاه بوروکراسی. از هر یک از این افراد انتظار می‌رود که در عرصه‌ی کار خویش اقتداری نهادی و فردی را به نمایش بگذارد. او ولی کسی، چیزی بیش از یک فرد است. قدرت تبلور یافته در صحنه، در رفتار، پوشش و گفتار است. قدرت را در وجود خویش به‌سان اقتدار بازنمایی می‌کند. از وجود فردی خود مادیت قدرتی را برمی‌سازد که دارای پشتوانه‌ی نهادی است و فرمانش خواست مردمانی است که به میل در وجود او تنامند شده‌اند. قاطعیت حاکم قاطعیت صرف فردی نیست. قاطعیت صرف برخاسته از قدرت نهادی نیز نیست بلکه برخاسته از تصمیمی است که در فرایندی از رایزنی، سبک‌سنگینی انتخاب‌ها اتخاذ شده و در آن فرایند پشتوانه‌ی مشروعیت درستی را به‌دست آورده است.

دموکراسی امروز چیزی نیست مگر ادغام خواست و اراده‌ی فردی کنشگران در صحنه‌های نمایش. فرد نمی‌تواند به‌مثابه فرد چه خود به‌تنهایی و چه در همراهی با دیگر افراد صحنه‌ی نمای مطلوب خود را برپای کند. او مجبور است در سازگاری با هنجارهای بازساخته‌شده‌ی نمایشی در صحنه‌های مستقر نقش ایفا کند. هیچ کارگری نمی‌تواند خود خط تولیدی را به‌راه اندازد، هیچ دانش‌آموزی حتی در همراهی با دیگر دانش‌آموزان و معلمان نمی‌تواند کلاس درس و مدرسه برپای کند و هیچ بیماری و حتی پرستاری یا پزشکی نمی‌تواند حتی در همکاری با بیماران یا پرستاران دیگری

درمانگاه یا بیمارستان تأسیس کند. مشکل فقط کمبود امکانات مادی نیست، مشکل ساختاری است. نهادهای اجتماعی از دهلیز تاریخ، اجبارها و گشایش‌های ساختاری و مجوزها و ممنوعیت‌های هنجاری سر برمی‌آورند. فرد یا افراد نمی‌توانند آنها را بیافرینند. با این همه، فرد به رانه‌ی خودنمایی، به شور دیده‌شدن، مورد توجه قرار گرفتن و دخالت در فرایند امور، در صحنه، خود را بازمی‌نمایاند. می‌کوشد به گاه ایفای نقش واگذار شده و پیش‌اندر تعیین‌یافته، خود را آن‌گونه که می‌خواهد و می‌پسندد به دیگران وانماید. این‌را به دو گونه انجام می‌دهد یکی فردی - موضعی و دیگری اجتماعی - تاریخی. فردی موضعی در هیأت یک فرد در صحنه‌ی نمایشی معینی. تلاشی فردی برای ایفای نقشی در ورای (بیشتر یا کمتر از) نقش تعیین‌شده. با دست‌کاری در نمایشنامه و با خودنمایی رویاروی دیگر افراد حاضر در صحنه و تماشاچیان آن. اجتماعی تاریخی در فرایندی تاریخی، به توان حرکت و جنبش اجتماعی برای گشایشی در صحنه و آماده ساختن آن برای ایفای نقشی سرزنده‌تر از سوی به‌حاشیه‌رانده‌شدگان تاریخی آن.

دولت ولی هیچ‌گاه در دوران جدید جایگاه خود را به‌عنوان صحنه‌گردان از دست نداده است. این نقشی است که جامعه آن واگذار کرده است تا از خطر انشقاق به تکه‌پاره‌های یک‌سره از هم گسسته سرشار از کنشگرانی روحیه‌باخته بگریزد. شتاب اجتماعی تکوین فناوری و گسترش عقلانیت، پویایی سرمایه‌داری و صنعت فرهنگ هرچه شکوفاتر حوزه‌های زیست اجتماعی از یکدیگر دور و دورتر کرده است. هم‌زمان ساختارهای هرچه قدرتمندتر و پیچیده‌تر جایی برای سرزندگی کنشگران نگذاشته است. این یک ضرورت اجتماعی و سیاسی است که دولت صحنه‌ی زیست سیاسی مردمان و عملکرد خود را آن‌گونه بپردازد و بچرخاند که حسی از نظم، سرزندگی و هدفمندی القا کند.